[حدیث زندگی](http://www.hawzah.net/fa/magazine/numberlist/3881) [خرداد و تیر 1386، شماره 35](http://www.hawzah.net/fa/magazine/magart/3881/5524/0)

**تبلیغ دین خدا با عمل**

|  |
| --- |
| حاج آقا محسن قرائتی می گوید: یکی از روحانیون فداکار، در سال های قبل از انقلاب اسلامی، برای تبلیغ به یکی از روستاها رفت. آن جا، آب آشامیدنی مناسب نداشت و ساکنان ده، برای تهیه آب در زحمت بودند. آن روحانی، در مراجعت به قم، خانه مسکونی خود را فروخت و با پولش آن روستا را لوله کشی کرد و خود، در یک خانه اجاره ای زندگی کرد تا زمانی که از این دنیا، به جهان باقی پیوست. پس از او، فرزندان او نیز همین وضع را داشتند. هنگامی که این داستان را ضمن درس هایم در تلویزیون مطرح کردم، شخصی خیر، در تماس تلفنی به من گفت: «حاضرم قیمت یک منزل مناسب را به فرزندان ایشان تقدیم کنم». آن مبلغ را آورد و من هم به خانواده آن روحانی تقدیم کردم.  سیمای فرزانگان، رضا مختاری، قم: بوستان کتاب، ص364.  **خدا، علم، تلاش!**  ایة الله حاج آقا حسین بروجردی می گوید: از وقتی که خودم را شناختم، یک آن از درس غافل نبوده ام. من کتاب را بی وضو مطالعه نکرده ام. کسی خیال نکند که اگر اوقاتش را این طرف و آن طرف بگذراند و شبانه روز هم یک ساعت مطالعه کند، به جایی می رسد. زمانی که در بروجرد بودم، بعضی ها با من مبارزه می کردند و اگر می خواستم مقابله به مثل کنم، می توانستم؛ ولی نکردم و هر وقت به قلبم فشار می آمد، می گفتم: خدا!.  شکوه فقاهت، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ص 509.  **حسرت حفظ قرآن**  علّامه حسن حسن زاده آملی می گوید: من از ابتدای کودکی و دوران دبستان، اشعاری سرِ هم می کردم. بعد که آمدم به مسجد جامع آمل، با همین غریزه، دنبال کلّیات سعدی و بهارستان و کتاب های دیگر رفتم. در مسجد جامع آمل، آقایی ـ که خدا حفظشان کند ـ در ادبیات فارسی خوب بود و برای ما درس می گفت. او برای ما مفید بود و همان ذوق طبیعی و غریزی ما بود که در جمع آوری دیوان و حفظ کردن اشعار، تأثیر داشت.  ای کاش همان وقت، کسی به من می گفت: آقا! به جای این که اینها را حفظ کنی، شروع کن به حفظ قرآن. الآن این حسرت برای من جامانده است که این عشق و علاقه ای که به دیوان شعرا داشتم، کاش در حفظ قرآن به کار می بردم. همان وقت که در کلاس ابتدایی بودم، بعضی از غزلیات و اشعار را استنساخ می کردم که هنوز مقدار زیادی از آنها را به عربی و فارسی دارم.  جمال سالکین، عبد الرحمان باقرزاده بابلی، قم: تهذیب، ص98.  **بدون تعطیلی**  هیچ گاه حاضر نشد زندگی نامه او را بنویسند و حتّی تا پایان عمر، هر گاه از سوی مطبوعات و رسانه ها درخواست گفتگویی مطرح شد، نپذیرفت. او می گفت: «کارهای مهم تری هست». وقتی به او گفتند قرار است عکسش را منتشر کنند، برآشفت و گفت: «به هیچ وجه راضی نیستم!». روزی به نزدیکانش گفته بود: «حتّی ساعتی از عمرم را هدر نداده ام». وقتی به دلیل مشکلات و آشفتگی های زندگی، از او خواستند درس و بحث را تعطیل کند، هرگز قبول نکرد. روزی دیگر هم به یکی از شاگردانش گفت: «چهل سال است که معنای تعطیلی را نفهمیده ام».  ایة الله میرزا جواد تبریزی، در 1305ش، در تبریز متولّد شد. در 22 سالگی به قم رفت. روزی در محضر علمای قم، بحث درگرفت و او به تمام سؤالات حاضران، پاسخ گفت. در پایان جلسه، حاج حامد یعقوب ایپکچی ـ که تاجری متدین و از ارادتمندان علمای شیعه بود ـ جلو آمد و از او تقدیر کرد و گفت که حاضر است یکی از خواسته هایش را برآورده کند. ایة الله تبریزی هم آرزوی سفر به نجف و ادامه تحصیلات حوزوی را با او در میان گذاشت. حاج حامد یعقوب هم تمام مخارج ایشان را عهده دار شد، تا هر زمان که ایشان در نجف، مشغول تحصیل است. ایة الله میرزا جواد تبریزی، در آذر ماه 1385 ش، از دنیا رفت و در حرم کریمه اهل بیت(ع) در قم به خاک سپرده شد.  روزنامه همشهری، 9 آذر ماه 1385.  **بارِ زندگی**  محمّد حسین یزدی نژاد، دوست و شاگرد استاد عزیز الله عَطارُدی، از دوران اقامت استاد در هند، خاطرات فراوانی دارد. ایشان می گوید: در مدّتی که استاد در هند مشغول تحقیق و مطالعه و چاپ کتاب هایشان بودند، کارهای زندگی و شخصی شان را خودشان انجام می دادند. مثلاً زنبیل به دست، برای خرید می رفتند، با وجود این که در هند، داشتن کُلفَت، بسیار ارزان و مرسوم بود، ایشان هیچ وقت کُلفَت نگرفت و با حضور همسرشان در خانه، کارهای خودشان را (مثل نظافت، پخت و پز و...) خودشان انجام می دادند. حاج آقا با آن عمامه و عبا، زنبیل به دست، به بازار می رفتند و برای این کارشان، مثال از ائمه اطهار(ع) و بزرگان ایران می آوردند. ایشان می گفتند: «من برای این کار هم باید وقت بگذارم. این هم جزء کار و زندگی ام است» و با وجودی که هیچ آشنایی ای با زبان اردو نداشتند، ولی تمام خرید خانه را خودشان انجام می دادند.  یکی از نتایج اقامت استاد عطاردی در هند، تحقیق در مورد زندگی تیپو سلطان است؛ اوّلین مبارز هندی علیه استعمار انگلیس که شیعه هم بود. امیدوارم هر چه زودتر، کتاب زندگی نامه اوّلین شهید استعمار هند، چاپ بشود و این را خود حاج آقا تهیه کردند.  گرامی نامه استاد عطاردی، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، 1385، ج2، ص863 و 866.  **زندگی در سایه علم**  او در 85 سالگی، با درد پایی که راه رفتن را برای او دشوار کرده است، همچنان پس از نیم قرن تدریس و تحصیل درس فقه و حقوق، مشغول تلاش علمی و شاگردپروری است. هر روز، بعد از اذان صبح، بیدار می شود و در کلاس درس یا اتاق کارش، تحقیق و کار را پی می گیرد تا نیمه شب. او دکتر ابو القاسم گُرجی، استاد دانشگاه تهران و برگزیده عرصه فقه و حقوق اسلامی در دومین همایش چهره های ماندگار (سال 1381) است.  خود او می گوید: در دوران کودکی، از هفت ـ هشت سالگی، قرآن می خواندم. وقتی بارها پس از قرائت قرآن در مجالس، مورد تشویق قرار گرفتم، انگیزه ام قوی شد تا معارف اسلامی را دنبال کنم. در 23 سالگی برای تحصیل، به نجف اشرف رفتم. پس از مدّتی در نجف، از نظر مالی در مضیقه قرار گرفتم و خواستم به ایران برگردم. روزی به حرم حضرت امیر(ع) رفتم و گله به امیر مؤمنان کردم که این رسم نیست که من برای تحصیل علم دین، این جا باشم و توان نان خریدن هم نداشته باشم. به سختی، پس از تضرّع و راز و نیاز در حرم، به حجره طلبگی ام برگشتم. به فکرم رسید که قالیچه ای را که در اتاق بود، برای گذران زندگی، ببرم و بفروشم. لحظه ای دراز کشیدم؛ ولی از شدّت گرسنگی، خوابم نمی برد. یک دفعه، فردی که با من آشنا بود و نامش حاج رضای اربابی بود و طلبه بود، در زد. پس از لحظه ای درنگ، از من خواست که دینارش را بگیرم تا کارم راه بیفتد. چون کسی از وضعم خبر نداشت، تعجّب کردم. علّت را پرسیدم. گفت: «به من الهام شده بود و حالا آمده ام تا این چند دینار ناقابل را به صورت قرض، از من دریافت کنی و به امور خود برسی». هنوز باورم نمی شد. دینار را گرفتم. پس از آن بود که وضعم بهتر شد و اوضاع مالی ام تغییر کرد. در نجف ماندم و پس از چند سال یادگیری دروس فقه و اصول، در سال 1330ش، به ایران برگشتم. از همان اوّل کودکی، عاشق علم حقوق بودم. آن سال ها وقتی می گفتند علم، فقط حقوق و فلسفه را می شناختند. حالا پس از شصت سال تحصیل و تدریس، همچنان شوق و علاقه ام کم نشده و خسته هم نشده ام.  دکتر ناصر کاتوزیان، استاد برجسته حقوق، چه خوب گفته است: «برخی افراد، زندگی می کنند و در کنارش علم می آموزند و برخی علم می آموزند و در کنارش زندگی می کنند که دکتر گُرجی، از این جمله است».  کتاب های: «تاریخ فقه و فقها» و «منابع و قواعد فقه» و «ارتداد» و «حقوق خانواده» و... برخی از آثار اوست.  مجلّه دادگستر، شماره23، ص16.  **روحانی ساعت ساز**  ایة الله سید ابو الحسن طالقانی (پدر ایة الله سید محمّد طالقانی)، از عالمان زاهد و پرهیزگار عصر خویش بود. وی روحانی ای مردمی بود که از راه تعمیر ساعت، امرار معاش می کرد. در زهد و قناعتِ او همین کافی است که هر گاه درآمدی به قدر معاش روزانه به دست می آورد، از کار، دست می کشید و می گفت: «خداوند، روزی فردا را فردا خواهد داد». در خاطرات ایة الله بُدَلا ـ که از آشنایان او بود ـ آمده است: «آقا سید ابو الحسن طالقانی، مقید بود که از وجوهات شرعیه، برای مصارف شخصی استفاده نکند. وی که در شمار علمای برجسته تهران بود، از راه ساعت سازی، امرار معاش می کرد. شاید تعجّب کنید که در یک طرف اتاقش مشتی کتاب درسی و علمی (مثل عُروةُ الوُثقی) قرار داشت، که در هنگام پاسخگویی به مراجعات مردم، مورد استفاده قرار می داد و در سوی دیگر، تعدادی انبر و چند پیاله محتوی پیچ و لوازم ساعت سازی». ایشان از دانش آموختگان حوزه علمیه نجف بود. او در زمان رضاشاه، با تشکیل جلسات دینی و انتشار مجلّه «البلاغ»، به روشنگری و ارشاد مردم مشغول بود.  پیک آفتاب، محمّد اسفندیاری، قم: صحیفه خرد، ص27. |